

سرگذشت حدیث

دکتر علی اصغر باستانی *

چکیده

الحمد لله بجمع المحامد علی جمیع النعم، و الصلاه و السلام علی خیر خلقه، محمد المبعوث الی خیر الامم، و علی آله مفاتیح الحکم و مصابیح الظلم
ستایش خدای یکتا را که بهترین و نیکوترین اسماء از آن اوست، و متکلم غیرمتناهی بودن در شأن اوست، درود فراوان بی کران بر برگزیدگانش که نام‌های بزرگ اویند، به ویژه بر بزرگ‌ترین ایشان که احمد و محمد و محمود است، و بر آل او که خزائن حکم اسماء و صفات ربوبی‌اند، و بر همه پیروان رستگار و بزرگوار، و راویان صالح و صادق اخبار و آثار آنان، که از حروف عالیات الهی‌اند.

شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رسال جامع علوم انسانی

واژگان کلیدی

اسلام راستین، قول و فعل و تقریر، صحیح و سقیم، حق و باطل.





پیامبر خاتم، صلی الله علیه و اله و سلم، رحلت فرمودند و دو میراث گرانبها را در میان یاران خویش بجا گذاردند: قرآن و عترت، و به امت خویش فرمان دادند که بدان‌ها پیوسته، هرگز از آنها جدا نشوند.^۱ آن حضرت در دوران حیات خود، بیان حقایق قرآنی را بر عهده داشتند و تمامی علوم اسلامی، از عقاید و معارف و احکام را به صورت حدیث در میان پیروان آیین خود منتشر ساختند؛ ایشان درباره نقل حدیث چنین می‌فرمودند:

خداوند خرم بدارد بنده‌ای را که سخن مرا بشنود و دریابد و به دیگران که نشنیده‌اند برساند؛ چه بسیارند کسانی که دانش و علم را برای دانایتر و فهمیده تر از خود بازگو می‌نمایند!^۲ حال بنگریم افراد جامعه اسلامی پس از رحلت آن حضرت با قرآن و اهل بیت چه کردند و در برابر احادیث پیامبر «ص» چه نقشی ایفا نمودند؟

آنها خاندان پیامبر «ص» را از متن جامعه طرد نموده، خانه‌نشین ساختند و با ایشان، آنگونه رفتار نمودند که زبان را یارای بر شمردن آنها نیست؛ و آن‌گاه که در توطئه کنار زدن پاسداران اسلام راستین از صحنه اجتماع، پیروز شدند، توانستند میان قرآن و حدیث - که بیان‌کننده مفاهیم راستین آن بود - جدایی افکنند و کتاب خدا را براساس خواسته خویش تفسیر و تأویل نمایند!

قول و فعل و تقریر پیامبر «ص» که بدان «سنت» گویند، خود مانع بزرگی بر سر راه سیاست خلفا و در نتیجه برنده‌ترین حربه مخالفین آنان بود، بدین خاطر، دستگاه خلافت تنها راه چاره را در این یافت که، مخالفین خویش را از این حربه قوی خلع سلاح نماید.

ابتدا خلیفه اول بر آن شد که پانصد حدیث از پیامبر اکرم «ص» جمع‌آوری و تدوین نماید، لیکن پس از مدتی دریافت که امکان انحصار وجود ندارد و در نتیجه، تمام آن احادیث را در آتش سوزاند.^۳ بی‌تردید در آن زمان، امکان نداشت که مردم را از نقل و نوشتن حدیث بازداشت و آنها را تنها به استفاده از احادیثی، از این دست، مجبور نمود، لذا چاره را در این دید که مطلقاً احادیث پیامبر «ص» را ممنوع نماید؛ بر این اساس، خلیفه، مسلمانان را از بازگویی احادیث پیامبر «ص» منع نموده، دستور داد: از پیامبر حدیث نقل نکنید و به قرآن مشغول باشید.^۴

و بدیهی است که قرآن جدای از احادیث پیامبر «ص» را می‌توان به دلخواه تفسیر و تأویل نمود! خلیفه اول از دنیا رفت، و در وصیت‌نامه خویش، خلافت را به خلیفه دوم واگذار نمود. البته بیشتر مسلمین هم که به خاطر بی‌بهره ماندن از بیانات پیامبر «ص» روشن‌بینی خویش را از دست داده بودند، از فرمان خلیفه سرپیچی نکردند!

۱. نگاه کنید به احمد بن حنبل - «مستند» ج ۴/۳، ۱۶، ۱۷۲۹۲۶ و ج ۱۸۲/۵ + محمد بن عیسی ترمذی - «صحیح» باب مناقب
۲. محمد بن عیسی ترمذی، «صحیح» ج ۱۲۵/۱ + ج ۱۴/۱، باب فضل العلم، تبلیغ الحدیث عن رسول الله + علامه محمد باقر مجلسی - «بحار الانوار» ج ۱/۱۰۹، ۱۱۲
۳. شمس‌الدین ذهبی، «تذکر الحفاظ» ج ۱/۵
۴. شمس‌الدین ذهبی، «تذکر الحفاظ» ج ۱/۱۳، ۸ - ۷

خلیفه دوم نیز، در دوران حکومتش، سیاست منع حدیث را به شدت دنبال نمود و یک بار که به عنوان «آزادی» در حکومتش، مسئله نقل و نوشتن احادیث پیامبر «ص» را به مشورت با مردم نهاد و عموم مسلمین لزوم آن را اعلام داشتند، ولی او پس از یک ماه اندیشیدن به میان مردم آمد و اعلام نمود:

«من می‌خواستم سنت‌های رسول خدا «ص» را بنویسم، لیکن امت‌های گذشته را به یاد آوردم که با نوشتن بعضی کتاب‌ها و توجه زیاد به آنها از کتاب آسمانی خود بازماندند، لذا من هرگز کتاب خدا را با چیزی در هم نمی‌آمیزم»^۱.

وی هنگامی که یاران پیامبر «ص» را به مأموریت می‌فرستاد، بدان‌ها دستور می‌داد که حدیث نگویند و مردم را به وسیله آن از قرآن باز ندارند! و اگر مطلع می‌شد که یکی از آنان، از فرمان وی سرپیچی نموده، او را به مدینه احضار می‌نمود، و تا زنده بود وی را تحت‌نظر می‌داشت.^۲ و نیز آن چه حدیث گردآورده و نوشته بود، از میان مردم جمع نموده، می‌سوزاند.

دوران خلافت او هم، بدین‌سان سپری شد و خلیفه سوم با دسته‌بندی خاصی که پدید آمده بود به خلافت رسید؛ در زمان عثمان، مبارزه دستگاه خلافت، علیه نقل احادیث، شدیدتر شد. اگر در دوران خلیفه دوم خود صحابه پیامبر «ص» آزاری دیدند و تحت‌نظر بودند و نوشته‌های آنان سوزانده می‌شد، زمان خلیفه سوم برای دوران جدی جلوگیری از بازگویی بیانات و روش پیامبر، و شکنجه و تبعید یاران بزرگوار آن حضرت بود. چنان که «ابودر» را از مدینه به شام و از شام به مدینه و آنگاه به ربه تبعید نمود، تا اینکه یار گرمای پیامبر «ص» در آن صحرای سوزان، در غربت و تنهایی جان سپرد و نیز «عمار یاسر» دیگر صحابی رسول خدا «ص» را، چنان مضروب ساختند که بی‌هوش بر زمین افتاد.^۳

بیست و پنج سال پس از رحلت پیامبر «ص» یاران ایشان و تابعین و دیگر دست پرورده‌های اسلام، در چنین فشاری به سر می‌بردند، تا سرانجام طاقشان به سر آمد و با یک قیام عمومی، بنیان خلافت را در هم کوبیدند، و سپس به علی علیه‌السلام روی آورده، وی را به اصرار فراوان به خلافت برگزیدند. امام «ع» زمانی به خلافت رسید که مسلمانان، یک‌ربع قرن، با روش خلفای گذشته سر کرده، و رفته رفته با آن خو گرفته بودند، آن حضرت موقعیت زمان خویش را چنین بیان می‌نمایند:^۴

«خلفای پیش از من، بس کارها انجام داده‌اند که در آنها آگاهانه یا رسول خدا «ص» مخالفت نموده‌اند! پیمان وی را شکستند و سنتش را تغییر دادند، و اکنون چنان چه من مردم را به ترک آن

۱. محمد بن سعد، کاتب الواقدی «کتاب الطبقات الکبیر» ج ۳/۲۷۸ + ابن عبد البر - «جامع بین العلم و فضله» ج ۱/۶۴، ۶۵

۲. تفضیل این مطلب در کتاب «من تاریخ الحدیث» آمده است

۳. احمد بن یحیی بلاذری، «انساب الاشراف» ج ۵/۴۹

۴. در اینجا جمله‌هایی از شکوه‌های دردآلود امام امیر المومنین را برای شما باز گفته‌ایم. البته نه با ترجمه تحت‌اللفظ که نیاز به شرح و تفضیل داشته باشد، بلکه عبارات آن حضرت را نقل به معنا کرده‌ایم، تفضیل در: محمد بن یعقوب کلینی -

«روضه کافی» ج دارالاصواء ۴۵-۴۳





امور و ادارم کارها را به شکل نخستین و راستین آن، یعنی به آن صورتی که در زمان پیامبر «ص» بوده، بازگردانم، لشگریانم از گردم پراکنده خواهند شد و مرا تنها و بی کس رها خواهند نمود، یا حداکثر با اندکی از شیعیانم، یعنی آنان که با من و امامتم از راه کتاب خدا و سنت رسول «ص» آشنا هستند، باقی خواهم ماند!»

«چه فکر می‌کنید؟ اگر فرمان دهم، مقام ابراهیم را به آنجا که پیامبر «ص» فرمان داده بود بازگردانند، فدک را به بازماندگان فاطمه «س» بسپرم، یمین رسول خدا «ص» به آنچه بود برگردانم، زمین‌هایی را که پیامبر «ص» بنا به مصالحی در اختیار افرادی گذارده بود، به آنها باز گردانم، داوری‌ها دستمگرانه خلفا را نقض نمایم، زکات را از موارد اصلی آن، و به اندازه صحیح بگیرم وضو و غسل و نماز را به شکل اولیه آن باز گردانم. زنانی را که ناروا از شوهرانشان جدا کرده و به دیگری داده‌اند، به همسرانشان باز دهم. بیت‌المال را که به روش طبقاتی تقسیم نموده‌اند، مانند عصر پیامبر «ص» برابر قسمت نمایم. و نگذارم اموال تنها در دست توانگران باشد. مالیات زمین‌ها را لغو نمایم. مسلمانان را در امر زناشویی همدوش و برابر قرار دهم.

خمس را آن چنان که خداوند داده بگیرم. مسجد پیامبر «ص» را همان گونه که در زمان آن حضرت بود نمایم. درهایی که پس از وی به مسجد گشوده‌اند بسته و درهایی را که بعد از او بسته‌اند باز نمایم. مسح بر پایوش‌های چرمی را منع کنم. بر نوشیدن نیبذ و شراب خرما، حد و کیفر خاصش را اجرا نمایم. متعه حج و متعه زنان را همچون زمان رسول خدا «ص» جایز شمرم.^۱ تکبیر نماز میت را پنج بار قرار دهم.^۲ مردم را ناگزیر نمایم که در نماز «بسم الله» را با صدای بلند بخوانند^۳ طلاق را مطابق روش پیامبر «ص» شکل دهم.^۴ رفتار با اسیران جنگی امت‌های گوناگون را به شکلی که خدا و رسولش فرمان داده‌اند باز گردانم.^۵

کوتاه سخن این که اگر مردم را، به زیر فرامین الهی و احکام قرآن گرد آورم، در چنین صورتی آنها از گردم پراکنده خواهند گشت!»

۱. خلیفه عمر بن خطاب دو متعه را تحریم کرد:

متعه که حاجیان پس از اداء عمره از احرام در آیند و پس از آن بار دیگر، برای حج احرام بندند این دستور اسلام بود. اما عمر دستور داد بر احرام عمره بمانند، تا اعمال حج را به پایان برسانند. متعه زنان که همان ازدواج موقت است که به تصریح قرآن و روایات اهل سنت، جزو احکام مسلم اسلام است.

۲. تکبیر نماز میت را اهل تسنن به استناد روایت ابوهریره، چهار نوبت می‌گویند. نگاه کنید به: ابن رشد اندلسی، «بدایه المجتهد» ج ۱/۲۴۰

۳. پاره از فرق اهل تسنن «بسم الله» را از حمد و سوره در نماز اسقاط می‌کنند. ظاهراً در این مسئله از معاویه پیروی می‌کنند.

رجوع کنید به «تفسیر الکشاف» در تفسیر سوره حمد ۲۴/۲۵/۱

۴. اهل سنت سه طلاق زن را در یک مجلس، جایز می‌شمارند و بدون حضور شاهد عادل بدان مبادرت می‌ورزند رجوع شود

به «بدایه المجتهد» ج ۱/۸۴-۸۰

۵. خلیفه دوم فرمان داده بود که اسیران عرب را عموماً آزاد کنند؛ اما اسیران فارس را حتی به مدینه پایتخت اسلام راه نمی‌داد. از جمله مخالفت‌های دیگر او با سنت رسول این که به فرزندان که غیر زن عرب باشند و در غیر سرزمین به

دنیا آمده باشند، ارث نمی‌داد. رجوع شود به «المومطا» تالیف مالک بن انس ج ۱/۸۰

«به خدا سوگند! هنگامی که به مسلمانان فرمان دادم در ماه رمضان جز نمازهای واجب را به جماعت نخوانند و گفتم که: به جماعت گذاردن نمازهای مستحب بدعت است. جمعی از سپاهیانم؛ آنان که در رکاب من شمشیر می‌زدند، بانگ برآوردند «واسنه عمراه!» ای مسلمانان، علی می‌خواهد سنت عمر را تغییر دهد و ما را از خواندن نمازهای مستحب در ماه رمضان باز دارند! و کار را بدانجا رساندند که بیمناک شدم شورش بر پا نمایند!

«آه که چه کشیدم از این امت و مخالفت هایشان با من! و فرمانبریشان از پیشوایان گمراه، فرمانبرداری از پیشوایانی که به سوی آتش می‌خوانند!»

امام «ع» برنامه کار خویش را چنین ترتیب داده بودند که براساس قرآن و بر وفق پیامبر «ص» عمل نمایند. به ویژه در مسئله «حدیث» در ابعاد مختلف آن مبارزه پیگیر و دامنه‌دار انجام داده‌اند. قریش که رفتار حضرت را مخالف منافع دنیوی خویش می‌دیدند، به مخالفت با ایشان برخاستند. در جنگ‌های «جمل» و «صفین» خون‌های فراوان ریخته و دشمنی خویش را با آن حضرت تا بدانجا دنبال کردند که پس از چهار سال و اندی، ایشان را در محراب عبادت، شهید نمودند!

چیزی نگذشت که معاویه، با نیرنگ‌های فراوان بر تخت خلافت تکیه زد، و در گفتگویی که با مغیره بن شعبه، داشت سیاست خویش را اظهار نمود مغیره گفته بود:

ای امیر المومنین! حال که به آرزوها و آمالت رسیدی، با این زیادی سن چه مانعی دارد، عدل و داد پیشه نمایی و با انجام کارهای شایسته، نام نیک از خود به جای گذاری؟ به خدا سوگند! امروز دیگر بنی‌هاشم چیزی ندارند که ترس و هراس تو را برانگیزد، بنابراین چه خوب است که با ایشان مهربانی نمایی و پیوند خویشاوندی خود را مراعات کنی!

معاویه چنین پاسخ داده بود:

هیئات، هیئات! ابوبکر به حکومت رسید عدالت ورزید. و آن همه سختی‌ها را بر خود هموار ساخت. لیکن هنوز چند روزی از مرگش نگذشته بود که جز این که گاهی نامش را ببرند، چیزی از وی باقی نماند.

آنگاه عمر به حکومت رسید کوشش‌ها کرد، و در ده سال خلافت خود بسیار رنج دید. به خدا سوگند، با مرگش نامش نیز مرد!

سپس برادر ما عثمان، که از نظر خاندان از همه والاتر بود، حکومت را به دست گرفت و کارهایی انجام داد. دیگران هم هر چه با وی کگردن گذشت. به خدا سوگند! پس از مرگش، نامش هم مرد و اعمال و رفتار خویش فراموش گشت! ولی نام آن مرد هاشمی [رسول خدا «ص»] را روزی پنج بار در سراسر جهان اسلام با صدای بلند اعلام می‌نمایند: «اشهد أن محمداً رسول الله» با وجود این، نام چه کسی باقی خواهد ماند؟! نه، به خدا سوگند! تا این نام را از روی زمین برنیندازم، از پای نخواهم نشست!

۱. مسعودی، «مروج الذهب» ۳/۴۵۴ ج دارالاندلس، حوادث سال ۲۱۲ هجری قمری؛ در ترجمه رعایت اختصار شده است.



و بدین‌سان همه نیروی خود را برای نابودی نام و نشان پیامبر «ص» و خاندانش به کار گرفت و برای رسیدن به هدف خویش، دستگاه‌های گوناگون حدیث پردازی به راه انداخت و کار را بدانجا رساند که ابوهیریه بیش از پنج هزار و سیصد حدیث و عبدالله بن عمر زیاده از دو هزار و سرانجام «ام المومنین» عایشه و انس بن مالک هر یک بیش از دو هزار و سیصد حدیث، به دروغ به پیامبر «ص» نسبت دادند!

اینان و دیگر همکاران‌شان، از صحابه، برای جلب طبقات حاکم، در جعل حدیث بر یکدیگر سبقت می‌جستند، و جز خدا هیچ‌کس آگاه نیست که در این دوره، تا چه اندازه حدیث پرداخته، و به پیامبر «ص» نسبت داده شده است! و در اثر همین کار، همه چیز اسلام را مسخ و وارونه نمودند و در نتیجه، اسلام راستین و حقیقی را به اسلامی مسخ شده و قابل توجیه با دستگاه خلافت، تبدیل نمودند! و برای کسانی که می‌خواهند در این زمینه بحث و تفحص کنند، فرمایش حضرت امیرالمومنین، علی «ع» به «سلیم بن قیس» بهترین راهنماست.

سلیم گوید: به امیرالمومنین «ع» عرض کردم:

من از سلمان و مقداد و ابوذر، چیزی از تفسیر قرآن، و هم احادیثی از پیامبر «ص» شنیده‌ام که با آن چه که مردم می‌گویند متفاوت است، و باز از شما چیزی می‌شنوم که آنچه را شنیده‌ام تصدیق می‌کند؛ و نیز در بین مردم مطالب فراوانی از تفسیر قرآن و احادیث پیامبر «ص» می‌بینم، که شما با آنها مخالفید، و همه را باطل می‌دانید.

آیا عقیده دارید که مردم عملاً به رسول خدا «ص» دروغ می‌بندند و قرآن را به رأی خود تفسیر می‌کنند؟! سلیم می‌گوید: حضرت رو به من نموده، فرمودند:

«در دست مردم حق است و باطل، راست و دروغ، ناسخ و منسوخ. عام و خاص محکم و متشابه، و آن چه در خاطر سپرده شده است و آنچه حدیث‌گو بدان گامن برده است، و بر رسول خدا «ص» در زمان او دروغ بستند تا آنکه برخاست و خطبه خواند و فرمود: «هر که به عمد بر من دروغ بزند جایی در آتش برای خود آماده سازد».

و حدیث را چهار کس نزد تو آرند که پنجمی ندارند:

مردی دو رو که ایمان آشکار کند، و به ظاهر چون مسلمان بود از گناه ترسد و بمی به دل نیارد، و به عمد بر رسول خدا «ص» دروغ بزند و باک ندارد و اگر مردم بدانند او منافق است و دروغ گو، از او حدیث نپذیرند و گفته‌اش را به راست نگیرند؛ لیکن گویند یا رسول خدا «ص» است. دید و از او شنید و در ضبط آورد. پس گفته او را باید کرد و خدا تو را از منافقان خبر داد چنانکه باید و آنان را برای تو وصف فرمود انسان که شاید. اینان پس از رسول خدا، که بر او و کسان او درود باد، بر جای ماندند و با دروغ و



۱. مرتضی‌العسکری، «احادیث ام المومنین عایشه» ۲۸۹ به بعد، چ تهران ۱۳۸۰ق
۲. این قسمت حدیث را از «کافی» باب اختلاف الحدیث ج ۱/۸۰ نقل نموده‌ایم، و بقیه حدیث را از نهج البلاغه خطبه ۲۱۰

تهمت به پیشوایان گمراهی و دعوت‌کنندگان به آتش - غضب الهی - نزدیکی جستند و آنان این منافق را به کار گماردند و کار مردم را به دستشان سپاردند و به دست ایشان دنیا را خوردند و مردم آنجا روند که پادشاه و دنیا روی آورد، جز که خدا نگهدارد، و این - منافق - یکی از چهارتن است.

و مردی که چیزی از رسول خدا «ص» شنید و آن را چنان که باید در گوش نکشید، و به خطا شنفته و به عمد، دروغی نگفته، آن حدیث نزد اوست؛ آن را می‌گوید و بدان کار می‌کند و گوید: «من این را از رسول خدا «ص» شنیدم» و اگر مسلمانان می‌دانستند وی در آن حدیث به خطا رفته از او نمی‌پذیرفتند، و او هم اگر می‌دانست حدیث خطاست از سرگفتن آن برمی‌خاست.

و سومین، مردی است که شنید رسول خدا «ص» به چیزی امر فرموده، سپس آن را نهی فرمود، و او از آن آگاهی ندارد. پس آن را که نسخ شده به خاطر دارد و نسخ‌کننده را به خاطر نمی‌آورد، و اگر می‌دانست - آنچه در خاطر دارد - نسخ شده آن را ترک می‌گفت و اگر مسلمانان هنگامی که حدیث را از وی شنیدند می‌دانستند نسخ شده ترک آن حدیث می‌گفتند.

و چهارمین، آنکه بر خدا و رسولش دروغ نمی‌بندد چون از خدا می‌ترسد، و رسول خدا «ص» را حرمت می‌نهد نیز دستخوش خطا نگردیده و آن را که به خاطر سپرده همان است که شنیده، و آنچه شنیده روایت کند بدان نیفزاید و از آن کم نکند پس ناسخ را به خاطر سپرده و به کار برده و منسوخ در خاطرش بوده و از آن دوری نموده. خاص و عام را دانسته و متشابه و محکم را شناخته و هر یک را به جای خود نهاده.

و گاه بود که از رسول خدا «ص» سخنی است و آن را دو رویه و دو گونه معنی است: گفتاری است خاص و گفتاری است عام. آن سخن را شنود که نداند خدا و رسول «ص» از آنچه خواهند، پس شنوده آن را توجیه کند، بی‌آنکه معنی سخن را بداند یا مقصود از آن را بشناسد یا اینکه بداند آن حدیث چرا گفته شده است؛ و همه یاران رسول خدا «ص» چنان نبودند که از او چیزی پرسند و دانستن معنی آن را از او خواهند، تا آنجا که دوست داشتند عربی بیابانی که از راه رسیده، از او چیزی پرسد، و از اینگونه چیزی بر من نگذشت جز آنکه - معنی - آن را از او پرسیدم و به خاطر سپردم این است موجب اختلاف مردم در روایت‌ها - و درست ندانستن معنی آنها -

در برابر جاعلین حدیث در تمام دوران تاریخ حیات بخش اسلام، گروه دیگری نیز بودند که به قیمت از کف دادن جان، سنت راستین، یعنی بیانات و روش پیامبر «ص» را در میان مسلمین نشر و ترویج می‌نمودند: «ابوذر» صحابی بزرگ رسول خدا «ص» از سران این گروه به شمار می‌آید. روزی نزدیک «جمره وسطی» در «منی» نشسته بود و انبوهی از مردم بر گردش جمع بودند و در مورد دین‌شان از وی می‌پرسیدند. ناگهان یکی از مأموران حکومت که زیادی جمعیت وی را متوجه ساخته بود، نزدیک آمده، بالای سر ابوذر ایستاده و به وی گفت:

مگر تو را از پاسخ دادن به پرسش‌های مردم باز نداشته‌اند؟! ابوذر گفت: آیا تو ماموریت داری که مرا





تحت نظر داشته باشی؟ و سپس به پشت گردن خود اشاره نموده، گفت اگر شمشیر را اینجا بگذاری و گمان ببرم که می‌توانم، قبل از بریدن سر من به پایان برسد، یکی از سخنانی را که پیامبر «ص» شنیده‌ام بازگو کنم، بی‌تردید خواهم گفت!^۱

«رشید هجری» بزرگ مردی دیگر از این گروه است وی هنگامی که «زیاد» حاکم شهر کوفه، دست و پای او را بریده و به خانه‌اش بردند و مردم به دیدارش آمده می‌گریستند، به ایشان گفت: گریه و زاری را کنار گذارده، وسایل نوشتن بیاورید تا آنچه از مولایم شنیده‌ام برای شما بازگو نمایم. مردم نیز پذیرفتند، چون این خبر به زیاد رسید فرمان داد زبان او را نیز ببرند!^۲

«میثم تمار» نیز رهرو همین طریق بود. آن گاه که ابن زیاد در کوفه دست و پای وی را برید و بر چوبه دارش کشید بسان گوینده‌ای که بر فراز منبر رود فریاد برآورد؛ هان ای مردم! هر کس که خواهان شنیدن احادیثی است که از علی «ع» شنیده‌ام بیاید. مردم گرد دار جمع شد. میثم آغاز سخن نمود. چون این خبر به ابن زیاد رسید، فرمان داد زبانش را ببرند تا دیگر سخن نگوید!

میثم پس از بریده شدن زبانش، ساعتی بیش تاب نیاورد و غرق خون بر چوبه دار جان به جان آفرین تسلیم نمود.^۳

دیدیم که در طول زمان، مقام حکومت رفته رفته نفوذ بسیاری یافته بود تا آنجا که می‌توانست حلال و حرام خدا و رسول «ص» را تغییر دهد، البته این حالت، تا حدود ۲۵ سال دوام نیافت و با نارضایتی عمومی و انقلاب مردم، کمابیش در هم کوبیده شد. تا این که با گذشت زمان نوبت به معاویه رسید. وی به یاری دستگاه عظیم تبلیغاتی خود که از حدیث‌پردازان ورزیده تشکیل یافته بود، به ترمیم گذشته پرداخت!

اما شهید شدن امام حسین «ع» این نقشه را برای همیشه نقش بر آب کرد و از آن پس دیگر خلافت نتوانست به موقعیت پیشین خود برسد. و بدین خاطر نوآوری‌ها در دین و بدعت‌هایی که اسلام رسمی را از اسلام راستین جدا ساخته، از این پس چندان افزوده نمی‌گردد و دیگر خلفا توان آن را نمی‌یابند که بدعت‌هایی تازه پدید آورند.^۴

شهادت امام حسین «ع» ثمره دیگری نیز همراه داشت و آن، کاسته شدن حبس و زجر و شکنجه و قتل‌شناسندگان واقعی اسلام و بازگوکنندگان احادیث پیامبر «ص» بود؛ زیرا حکومت‌های بعدی نتوانستند آنان را به شدت گذشتگان شکنجه نموده و به قتل رسانند، در نتیجه آنان توانستند با کوشش‌های پیگیر، از میان هزاران حدیث که بیشتر آنها پرداخته مزدوران خلافت بود، احادیث صحیح

۱. نگاه کنید به: دارمی، «سنن» ج ۱/۱۳۲ + محمد بن سعد - «کتاب الطبقات الکبیر» ج ۲/۲۵۴

۲. محمد بن الحسن طوسی «اختیار معرف الرجال» معروف به رجال کشی / ۷۵ + علامه مجلسی «بحار الانوار» ۹/۶۳۲ ج کمپانی

۳. طوسی، همان مأخذ / ۷۸ - ۷۶

۴. از جمله عبدالملک بن مروان فرمان داد که به جای کعبه و حج، مردم به بیت‌المقدس بروند، و برگرد خانه‌ای که ساخته بود، طواف کنند، اما این بدعت بر جای نماند. رجوع شود به: «تاریخ یعقوبی» ج ۲/۷ و ۸ ج نجف

را باز شناخته در دسترس مسلمانان قرار دهند.

با روی کار آمدن عمر بن عبدالعزیز، دوره صد ساله جلوگیری از احادیث، پایان یافت و از این زمان که قرن دوم آغاز شد پیروان اسلامی رسمی! از حکومت خویش دستور یافتند که احادیث پیامبر را بنویسند، در نتیجه، ده‌ها کتاب در سیره پیامبر و صحابه، و نیز در احادیث رسول اکرم «ص» گردآوری شد که در میان هزاران حدیث که در آن کتاب‌ها وجود داشت تنها حدیثی چند یافت می‌شد که به وسیله شاگردان واقعی مکتب اسلام از پیامبر «ص» بازگو شده است! لیکن حتی همین چند حدیث نیز روحانی نمایان خود فروخته به دستگاه را، آزار می‌داد و لذا برای رهایی از آنها به دو طریق اقدام نمودند:

اول این که: در علم «رجال و درایه» مقرر کردند که چنان چه یکی از راویان حدیثی، هواخواه و شیعه علی «ع» باشد آن، حدیث بی‌ارزش و «ضعیف» خواهد بود!

دیگر این که در زمینه حدیث، مجموعه‌هایی تدوین نمودند که تا حد امکان از این‌گونه احادیث خالی بود و نیز احادیثی که کوچک‌ترین برخوردی با حیثیت! قدرتمندان پس از رسول خدا «ص» و خلفای - به اصطلاح - راشدین داشت، در آنها موجود نبود!

کتاب‌های حدیثی، که بر این روش تدوین یافت، «صحیح» نامیده شد و تعداد آنها به شش رسید، که در میان آنها صحیح بخاری از بقیه، اعتباری بیشتری یافت، زیرا بخاری بیش از دیگران به دو اصل فوق توجه داشت! تا جایی که حتی از خوارج، حدیث نقل کرده، لیکن از امام صادق «ع» حدیثی روایت ننموده است! او همچنین احادیثی را که برخوردی با خلفا داشته، ناتمام و پاره‌پاره نقل نموده و به همین جهت پیروان اسلام رسمی! کتاب او را پس از قرآن صحیح‌ترین کتاب می‌شناسند!

و بر همین اساس، در میان کتاب‌های تاریخ و سیره، تاریخ طبری از همه تواریخ محکم‌تر و معتبرتر به شمار آمد! چه، او نیز راه بخاری را پیموده است، و به شدت مراقب بوده حدیثی را که کوچک‌ترین تضادی با منافع و وجهه آن گروه از صحابه، که مورد احترام اسلام رسمی بودند، داشت نقل ننمایند و متقابلاً هر حدیث ساختگی را که دست‌آویزی برای توجیه ستمگری‌های آنان داشت بازگو نموده است. به همین خاطر، طبری صدها حدیث جعلی و پرداخته دست بی‌دینان و دشمنان اسلام را روایت کرد و در نتیجه، تمامی حوادث تاریخی عصر پیامبر «ص» و خلفای اولیه را واژگونه تصویر نمود؛^۱ و از آنجا که سخت پایبند حفظ منافع خلفا و صحابه مورد تأیید آنها بود، چنان شهرت و اعتبار یافت که «امام المورخین» خوانده شد! و پس از وی مورخین مشهور دیگر، چون ابن اثیر، ابن کثیر و ابن خلدون، تاریخ زندگی صحابه را فقط از او اقتباس نمودند!^۲

پیروان اسلام رسمی! از قرن چهارم به بعد به دنبال دانشمندان وابسته به دستگاه، شش کتاب حدیث فوق را منتشر ساخته، مورد عمل قرار دادند. در تاریخ نگاری نیز فقط طبری و پیروانش مأخذ کار شد

۱. رجوع شود به: همه کتب رجالی اهل تسنن

۲. رجوع شود به: سید مرتضی العسکری - «عبدالله بن سبا» ۲ مجلد

۳. همان مأخذ



در نتیجه، صدها کتاب حدیث و تفسیر و تاریخ که دیگر دانشمندان گرد آورده بودند به دست فراموشی سپرده شد؛^۱ و بدین صورت، راه بحث و تحقیق و شناسایی اسلام راستین را - اسلامی که پیامبر «ص» برای انسان‌ها به ارمغان آورده بود - به روی خود و دیگران بستند!

نسل‌های بعد از قرن چهارم تا امروز نیز به تقلید کورکورانه از ایشان بسنده کردند و در نتیجه، امروزه جز شاگردان و پیروان مکتب اهل بیت - علیهم السلام - همگان اسلام را همان اسلام رسمی ساخته دست حدیث‌پردازان مزدور خلفا می‌دانند و بدین خاطر در زمان ما نیرومندترین سدی که بر سر راه شناخت اسلام اصیل و هدایت گمراهان قرار دارد؛ همین احادیث ساختگی در زمینه معارف و احکام و سیره و تاریخ است.

و بر این مبناست که:

خبرگان فن ناگزیر احادیث را دسته‌بندی کردند و عناوین: «مسند و مرسل، معروف و منکر، مردود و متروک، متفق و مفترق، مؤتلف و مختلف» و غیره بر آنها نهادند. و نیز طریق بهتری که برای تمیز احادیث صحیح و سقیم به نظرشان رسید، تحقیق درباره راویان حدیث بود که با تکیه بر میزان عدالت، صداقت، امانت، علم و اخلاص آنان، بتوان احادیث مستند و صحیح را از مجموعلات مخالفان و مغرضان بازشناخت و بدین طریق «علم رجال» به وجود آمد.

تکیه بر شناخت رجال حدیث، شاید بهترین راه تشخیص احادیث صحیح و تمیز انواع حدیث باشد، اما این کار، خود از دشوارترین بخش‌های تحقیق است که نیازمند توجه و دقت و هوشیاری فراوان است. برای روشن‌تر شدن صعوبت کار به بعضی از مشکلات اشاره می‌شود:

۱- با سپری شدن چندین قرن از زمان زندگی راویان نخستین حدیث و عدم امکان «سماع» تنها راه مراجعه به نام «رواه» نسخ دستنویسی است که از آن زمان بازمانده است. ناگفته پیداست که به علل گوناگون نقص خط عربی در گذشته‌های دور مشکلات فراوان از قبیل نداشتن یا جا به جا شدن نقطه‌ها، نداشتن حرکات اعرابی و هم‌شکل بودن بسیاری از حروف الفبا، در دستنویس‌هاست که متأسفانه به علت کم‌مایگی یا کم‌اعتنایی برخی از دست‌اندکاران، همه آن مشکلات به کتاب‌های چاپی راه یافته و کار تحقیق در این زمینه را سخت و دشوار ساخته است.

۲- در میان واژه‌های گوناگون، اعلام و القاب و کنیه‌ها و دیگر مشخصات گذشتگان بیش از همه کلمات در معرض تصحیف و تحریف و التباس است؛ زیرا اکثراً هیچ قرینه‌ای برای بازشناخت آنها وجود ندارد و به قول «عبدالعنی آزدی» «شی لا یدخله القیاس، لاقبله شی و لا بعده شیء یدل علیه» نوشته‌اند که شخص خبری شنید که در سند آن نام «ابی الحوراء» به کار رفته بود، از ترس آن که مبادا با «ابی الجواز» اشتباه شود، زیر آن نوشت «حور عین»

از این قبیل نام‌های مشابه می‌توان صدها مثال پیدا کرد:

۱. از جمله کتاب بزرگ تاریخ بلاذری موسوم به «انساب الاشراف» و کتاب بزرگ و متوسط تاریخ، از مسعودی موسوم به

عباد، عباد، حنان و حیان، جریر و حریر، حُیْم و حَیْم، همدانی و هَمْدانی.

۳- مشابهت حروف الفبا در اسامی خاص، هم چنین در حرکات آنها، یکی دیگر از موجبات اشتباه و التباس است، به خصوص در مورد نامهایی که کمتر استعمال دارند، مانند: «احمر» که اکثراً «حمد» تصور شده و غلط ضبط شده است. یا نامهایی مانند عکاشه، جُدعان، جُنْدب، بَطه، یسْجُب، شَرَقی، ابوالتیاح، عَمیره، عُکامس.



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی





پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سال سوم، شماره هفتم، تابستان ۱۳۸۸

